

ابو القاسم حبیب اللّهی «نویس»

بنیاد گذاران علوم در اسلام بیشتر ایرانی بوده‌اند*

شاید این عنوان قدری مبالغه آمیز بنظر آید یا تصور شود که از روی تعصب گفته شده لکن این مطلبی است که خود اعراب به آن اعتراف کرده‌اند. ابن خلدون مورخ معروف عرب در مقدمه مشهور خود فصلی تحت این عنوان می‌نویسد: «فصل فی ان حملة العلم فی الإسلام اکثرهم العجم». ابن خلدون عللی برای این کار می‌نویسد که خلاصه آن این است که چون تحصیل علوم و تدوین کتب مختص مللی است که دارای تمدن و حضارت می‌باشند، اعراب که قومی بیابانی و دور از تمدن بوده‌اند از این کار بی‌بهره بوده‌اند. برعکس ایرانیان که سابقه تمدن و حضارت آنها بسیار قدیم است چون با علوم اسلامی آشنا شدند دست به تألیف و تدوین کتب زدند چه در علوم اسلامی و چه در غیر آن. علاوه بر این چون اعراب در دوره خلافت امویان ایرانیان و هرکس را که از نژاد عرب نبود تحقیر می‌کردند، ایرانیان در صدد برآمدند که از راه کسب دانش تفوق خود را بر آنان ثابت کنند. حتی در چیزهایی که اعراب مختص به خود میدانستند یعنی شعر و خطابه، ایرانیان با فرا گرفتن زبان عرب در نشر و نظم بر اعراب فائق آمدند و نویسندگانی چون ابن مقفع و عبدالحمید و شاعرانی چون بشّار و ابونواس و غیرهم بوجود آمدند، حتی مؤلفانی از ایرانیان اشعار

* این مقاله متن سخنرانی نویسنده است در نخستین کنگره ملی ایران‌شناسی، تهران

شاعران عرب را از جاهلی و اسلامی جمع آوری و تدوین کردند مانند حمادراویه و ابوسعید سکری و ابوالفرج اصبهانی و غیره که اگر آنها نبودند شاید اغلب آن اشعار که مایه فخر و مباهات اعراب بود از بین میرفت. بعضی از ایرانیان شعوبی برای اینکه تفوق خود را حتی در شعر بر اعراب ثابت کنند ابیاتی می گفتند و بنام شاعران جاهلی می خواندند یا در ضمن قصاید آنان جای می دادند و تشخیص آن ابیات از اشعار شاعران عرب بسیار دشوار بود و بدین علت اشعار مجعول بسیاری در ضمن قصاید جاهلی راه یافت و باعث این شد که بعضی از شرق شناسان و ادیبان معاصر عرب نسبت به شعر جاهلی بدگمان شدند حتی دو تن از آنان کلیه اشعار جاهلی را ساخته دوره اسلامی میدانند.

هنگامی که ما به کتابهای رجال و تاریخ که به زبان عربی نوشته شده است مانند کتاب الأنساب سمعانی یا معجم الأدبای یاقوت یا و فیات الأعیان ابن خلکان یا طبقات اللغویین و النحاة و امثال این کتب مراجعه میکنیم دچار شگفتی و تعجب می شویم چون در کمتر صفحه ای از این کتابهاست که نام یکی از ایرانیان به عنوان ادیب یا شاعر یا فقیه یا مفسر یا مورخ یا فیلسوف و غیره و غیره ذکر نشده باشد. اگر بخواهیم نام تمام ایرانیانی را که به زبان عربی کتاب نوشته اند ذکر کنیم از حوصله این مقاله خارج خواهد بود. در این جا چند تن از ایرانیانی را که پایه گذار بعضی علوم بوده اند نام می بریم. اول کسی از ایرانیان که به زبان عربی کتاب نوشت عبدالله بن مقفع بود که اسم اصلی او روزبه است. ابن مقفع خدمت بزرگی به زبان و ادب عرب کرد زیرا اولاً کتابهایی از پهلوی به زبان عربی ترجمه کرد مانند خداینامه و مزدک نامه و کلیله و دمنه و غیره و نیز کتابهایی به زبان عرب تألیف کرد و بسیاری از امثال و حکم و آداب و اخلاق ایرانیان را در طی آن بیان نمود، مانند کتاب الادب الکبیر و الادب الصغیر، و کتاب الیتیمه و غیره. بدین

واسطه افکار و تعبیرات و اصطلاحات تازه‌ای در زبان عرب وارد شد که تا آن وقت سابقه نداشت. آنچه ابن مقفع نوشته است در کمال فصاحت و بلاغت است. چنانکه ابوتمام شاعر معروف عرب در بلاغت به کتاب یتیمه او مثل می‌زند: «و کان قسافی عکاظ یخطب و ابن المقفع فی الیتیمه سهب».

و اگر گاهی در بعضی از عبارات او تعقیدی ملاحظه می‌شود، بعلت تازگی و غرابت افکار و تعبیراتی است که زبان عرب هنوز با آن آشنایی نداشت. ابن مقفع راه را برای نویسندگان بعد باز کرد چنانکه در قرنهای بعد زبان عربی به اوج کمال رسید و دانشمندان و فیلسوفان و صوفیان عالیترین افکار و دقیق‌ترین مطالب را به آن زبان می‌نوشتند مانند ابن سینا و فارابی و امام محمد غزالی و فخرالدین رازی و محیی‌الدین عربی و غیره.

غیر از ابن مقفع ایرانیان دیگری نیز بودند که کتابهایی از پهلوی به عربی ترجمه کردند که نام آنها در فهرست ابن الندیم مذکور است.

یکی از علوم اسلامی که ایرانیان آن را تدوین و تکمیل کردند علم نحو بود. وضع قواعد نحو را بعضی به امام علی بن ابیطالب علیه السلام و بعضی به ابوالاسود دؤلی که از اصحاب آن حضرت بود نسبت داده‌اند لکن صحت آن انتساب معلوم نیست و از آنچه ابوالاسود وضع کرده است چیزی در دست نیست چنانکه نوشته‌اند ابوالاسود در زمان حکومت زیاد بن ابیه در بصره فرزندان او را تعلیم می‌داد. چون از بعضی از ایرانیان و موالی که اسلام آورده بودند در قرائت قرآن غلطهایی می‌شنید روزی به زیاد گفت که اعاجم باعرب مخلوط شده‌اند و زبان عرب را فاسد کرده‌اند به من اجازه بده تا قواعدی وضع کنم که زبان عرب از فساد محفوظ بماند. زیاد در آن وقت به او اجازه نداد لیکن بعدها چون خود او نیز اغلاطی از آن قبیل از مردم شنید به او اجازه داد. این نکته را نیز باید متذکر شد که مادر فرزندان زیاد که ابوالاسود آنها را تعلیم می‌داد زنی بود ایرانی بنام مرجانه

و بدین جهت فرزندان او در موقع تکلم عربی دچار غلط یا باصطلاح اعراب «لحن» می‌شدند و این مطلب را معاویه به‌زیاد تذکر داد و شاید ابوالاسود برای تعلیم آنها قواعدی وضع کرد.

بهر جهت آنچه مسلم است این است که ابوالاسود اول کسی بود که قرآن را اعراب نهاد یعنی بر کلمات فتحه و ضمه و کسره نهاد و چنانکه نوشته‌اند این کار را باحرکات لب و دهان به‌کاتب خود تعلیم می‌داد. بعد از ابوالاسود یکی از شاگردان او بنام نصر بن عاصم که معاصر حجاج بن یوسف بود قرآن را نقطه‌گذاری کرد زیرا تا آن وقت نویسندگان قرآن در نوشتن بین ب و ت و ث و ج و ح فرق نمی‌گذاشتند و همه را یکسان می‌نوشتند و بدین جهت تصحیف و تحریف در قرآن بسیار واقع می‌شد و در واقع این دو تن یعنی ابوالاسود و نصر بن عاصم خدمت بزرگی به اسلام و زبان عرب کردند. بعد از ابوالاسود عالمان و ادیبان دیگری در بصره کار او را تعقیب کردند و در صدد برآمدند که عللی برای حرکات یعنی فتحه و ضمه و کسره پیدا کنند و برای این کار قواعدی وضع کردند که مثلاً فاعل همیشه مرفوع و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور است و بدین ترتیب علم نحو بوجود آمد و در بصره عالمانی پیدا شدند که در آن باب تتبع بسیاری کرده قواعدی وضع کردند.

مشهورترین علمای بصره ابو عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد می‌باشند و کم‌کم این علم از بصره به کوفه و سایر بلاد نیز سرایت کرد.

از جمله شاگردان خلیل بن احمد (که او را واضع علم عروض نیز می‌دانند) جوانی بود از مردم بیضای فارس بنام سیبویه که اسم عربی او عمرو بن عثمان است. سیبویه در آغاز جوانی از فارس به بصره آمد و نزد خلیل بن احمد و یونس بن حبیب و دیگر عالمان بصره به تحصیل زبان و

ادب عرب پرداخت و در اندک زمانی سرآمد شاگردان خلیل بشمار می‌آمد و استاد نسبت به او عنایتی مخصوص داشت و هر روز که او به محضر درس می‌آمد می‌گفت: مرحبا بزائر لایمل. سیبویه پس از آنکه معلومات خود را تکمیل کرد دست به کاری زد که تا آن وقت در زبان عرب سابقه نداشت و آن تألیف کتابی بود در قواعد اعراب و نحو.

گرچه پیش از سیبویه، عیسی بن عمر و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد قواعد نحو را به شاگردان خود تعلیم می‌دادند لکن از هیچیک از آنان کتابی در دست نیست و سیبویه اول کسی بود که آنچه را از استادان خود شنیده بود و آنچه را خود استنباط کرده بود در کتابی جمع‌آوری کرد که قدیمترین و مشهورترین کتابی است که در نحو نوشته شد و بنام الکتاب یا کتاب سیبویه معروف است. کسانی که بعد از سیبویه کتابی در نحو و قواعد عربیت نوشتند همه ریزه‌خوار خوان و خوشه‌چین خرمن او بودند و منتهای فضیلت آنان در آن بود که کتاب سیبویه را بفهمند و تدریس کنند و چند تن نیز بر آن کتاب شرح‌هایی نوشته‌اند و از زمان تألیف آن کتاب تاکنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و هزاران کتاب در نحو و صرف و اعراب نوشته شده است هیچ کتابی به جامعیت کتاب سیبویه نبوده است. یاقوت در معجم الادباء از قول صاعد بن احمد اندلسی نقل می‌کند که گفته‌است سه کتاب است که جامع‌تر از آن در فن خود نوشته نشده است: یکی کتاب منطق ارسطو، و دیگر هیئت مجسطی، و سوم کتاب سیبویه و الحق همان طور که ارسطو قواعد علم منطق را جمع‌آوری کرد و واضع علم منطق شناخته شد، سیبویه نیز قواعد نحو را که پیش از او کسی تدوین نکرده بود بطوری جمع‌آوری کرد که تاکنون کسی نتوانسته است بر مطالب کتاب او چیزی بیفزاید مگر اندکی، و باید سیبویه را واضع علم نحو خواند. عجیب این است که زندگانی سیبویه چنانکه نوشته‌اند بسیار کوتاه بود.

مدت عمر او را بعضی سی و دو و بعضی چهل و اندی دانسته‌اند و الحق در این مدت کم تحصیل و آموختن چنان معلوماتی و سپس جمع و تدوین آنها کاری بسیار شگفت‌انگیز است و شك نیست که سیبویه نابغه عصر خود بوده است.

باری چنانکه نوشته‌اند سیبویه پس از کسب شهرت از بصره به بغداد آمد و خواست با کسائی رازی که معلم امین فرزند خلیفه هارون الرشید بود مناظره کند و برای این کار مجلسی در دربار خلافت یا در منزل یحیی بن خالد وزیر ترتیب دادند و در آن مجلس بین سیبویه و کسائی در مسئله‌ای از نحو اختلاف شد و طرفداران کسائی وسائلی برانگیختند که سیبویه را به ناحق محکوم کنند و حق را به کسائی بدهند و شرح آن مناظره در کتابهای نحو مخصوصاً کتاب مفنی اللیب مسطور است.

سیبویه از بغداد به شیراز آمد و در آنجا وفات یافت و قبر او در شیراز است. وفات او به سال ۱۸۰ هـ. بود. کسائی که بعد از سیبویه کتابی در علم نحو نوشته‌اند همه ایرانی بوده‌اند مانند فراء، دیلمی و زجاج و سیرافی - که شرح مفصلی بر کتاب سیبویه نوشته است - و ابوعلی فارسی و ابن درستویه و عبدالقاهر جرجانی و زامخسری و رضی استرآبادی صاحب شرح کافیه و شافیه و غیرهم که ذکر اسامی همه آنها موجب تطویل است.

دیگر از علوم اسلامی که ایرانیان در تدوین آن سهمی بسزا داشته‌اند علم تفسیر است و اگر حمل بر مبالغه نشود باید بگویم مؤلفانی که کتاب جامعی در تفسیر نوشته‌اند همه ایرانی بوده‌اند.

به اتفاق همه دانشمندان قدیم‌ترین و جامع‌ترین کتابی که در تفسیر نوشته شده است تفسیر علامه شهیر محمد بن جریر طبری است. ابن جریر در تمام علوم اسلامی سهمی وافر و بهره‌ای جزیل داشت و یکی از

پرکارترین مؤلفان اسلامی بشمار می‌رود. علاوه بر این تفسیر، طبری را باید پدر تاریخ اسلامی دانست زیرا او اول کسی است که تاریخی کامل به زبان عربی از بدو خلقت تا عصر خود نوشت و اگر این تاریخ نبود بسیاری از وقایع صدر اسلام و دوره امویان بر ما مجهول بود زیرا مدارکی که طبری از آنها نقل کرده است تقریباً از بین رفته است. تاریخ طبری شامل قسمتی از تاریخ ایرانیان پیش از اسلام و مخصوصاً ساسانیان است که از مدارک قدیم این سلسله بشمار می‌رود. برگردیم به تفسیر طبری:

روش طبری در تفسیر بزرگ خود این است که پس از نقل هر آیه‌ای از آیات، همه روایاتی را که در تفسیر و تاویل آنها از صحابه و تابعین آمده است ذکر میکند و در آخر یکی از آنها را ترجیح میدهد و دلائلی هم برای این ترجیح می‌آورد و علاوه بر آن اختلاف قرائتها را نیز ذکر می‌کند و گاهی هم برای بعضی لغات شاهی از شعر جاهلی می‌آورد.

دیگر از مفسران بزرگ ایرانی احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری متوفی بسال ۴۳۷ ه. است که تفسیر او نیز شهرت کامل داشته است. دیگر از تفاسیری که ایرانیان نوشته‌اند تفسیر شیخ الطائفه ابو جعفر محمد ابن حسن طوسی است که از بسیاری از جهات به تفسیر طبری شبیه است با نقل اقوال ائمه شیعه و همچنین تفسیر مجمع البیان عالم دیگر شیعه شیخ طبرسی است، متوفی بسال ۵۴۸ ه. که از جهاتی بر تفسیر شیخ طوسی ترجیح دارد؛ و بالاخره تفسیر الکشاف علامه زمخشری محمود بن عمر متوفی بسال ۵۳۸ است که از جنبه ادبی شهرت بسیاری دارد.

تفسیر زمخشری مانند تفسیر طبری مبنایش بر نقل اقوال صحابه و تابعین نیست بلکه تفسیری است بر طبق مذهب معتزله که خود زمخشری از آنان بوده است و بر عقل و استدلال بیش از نقل تکیه می‌کند. علاوه بر آن آنچه در قرآن از فنون بلاغت و فصاحت و لطائف تشبیهات و استعارات

است و نیز دقایقی را که باعث اعجاز قرآن است بیان می‌کند. تفسیر کشاف در بین متأخران شهرت بسیاری داشته و شرح و حواشی بسیاری بر آن نوشته‌اند که مهم‌ترین آنها حاشیه امام علامه سید شریف جرجانی متوفی بسال ۸۱۶ هـ. می‌باشد.

از علم تفسیر که بگذریم مهمترین علم از علوم اسلامی حدیث است. در این باب شاید باعث تعجب شود اگر بگویم که مؤلفان صحاح سته که اساس مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت بر آن است همه ایرانی بوده‌اند. نخستین کتاب از کتب سته صحیح بخاری است که مؤلف آن محمد ابن اسماعیل بن ابراهیم بن المفیره بن بردزبه میباشد که جد او بردزبه مجوسی بوده است.

بخاری بسال ۱۹۴ متولد شد و بسال ۲۵۶ وفات یافت. از او روایت کرده‌اند که گفته است کتاب صحیح را از قریب ششصد هزار حدیث استخراج کرده‌ام در مدت ۱۶ سال و پیش از هر حدیثی که در آن کتاب ثبت می‌کردم دو رکعت نماز بجا می‌آوردم. نظامات فریبگی
عدد احادیث صحیح بخاری بامکررات آن هفت‌هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و با اسقاط مکررات چهار هزار. این کتاب در نزد متأخران بدرجه‌ای از تقدیس و تعظیم رسید که آن را تالی قرآن می‌دانستند و در محافل عامه مانند قرآن قرائت می‌کردند و در روز ختم آن ولیعه می‌دادند. بر این کتاب شروع بسیاری نوشته‌اند.

دوم کتاب صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری است که بسال ۲۰۳ متولد شده است و در ماه رجب ۱۶۱ در قریه نصرآباد نیشابور وفات یافت. کتاب صحیح مسلم در صحت و اهمیت مانند صحیح بخاری است و در ترجیح یکی از آن دو بر دیگر اختلاف است. بهر جهت این دو کتاب یعنی صحیح مسلم و بخاری در بین کتب

حدیث درجه اول را دارد و بعد از این دو در اهمیت و اعتبار چهار کتاب دیگر است که اگر چه در دقت و صحت به آن دو نمی‌رسد لکن مورد قبول ارباب حدیث است بدرجه‌ای که آنها را نیز باصحیح بخاری و مسلم نام می‌برند و مجموع آنها را صحاح سته می‌نامند و آنها عبارتند از کتاب سنن ابوداود سجستانی متولد ۲۰۷ و متوفی به سال ۲۷۵ . بر این کتاب نیز شروح بسیاری نوشته‌اند که مشهورترین آنها معالم السنن ابوسلیمان خطابی بستی است . دوم از کتب اربعه یا چهارم از صحاح سته جامع محمد بن عیسی ترمذی می‌باشد ، ترمذی در یکی از قراء ترمذ متولد شده و پسر از اینکه سالها در طلب حدیث مسافرت کرد بوطن خود بازگشت و همانجا بسال ۲۷۹ وفات یافت . ترمذی علاوه بر کتاب جامع، کتاب دیگری نیز بنام کتاب الشمائل فی وصف خلق النبی و خلقه نوشته که بسیار مشهور است و بر این کتاب شرح‌ها نوشته‌اند . سوم کتاب سنن احمد بن علی بن شعیب نسائی است ، نسائی بسال ۳۱۵ هجری در شهر نسا متولد شد در سال ۳۰۳ در مکه وفات یافت . چهارم سنن محمد بن یوسف ابن ماجه قزوینی است . ابن ماجه بسال ۲۰۹ در قزوین متولد شد و مدتی در خراسان و عراق و شام و مصر در طلب حدیث مسافرت کرد و بسال ۲۷۶ وفات یافت .

همچنین مؤلفان چهار کتاب که اساس مذهب شیعه بر آنهاست نیز ایرانی بوده‌اند به این شرح : نخست کتاب کافی تألیف محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی که به سال ۳۲۸ در بغداد وفات یافت .
دوم کتاب من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن الحسین بن بابویه متوفی بسال ۳۸۱ می‌باشد .

سوم و چهارم کتاب تهذیب و استبصار تألیف شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی متوفی بسال ۴۶۰ .

این بود نام محدثان و صاحبان صحاح و اگر بخواهیم نام فقیهان و مفتیان ایرانی نژاد را که به زبان عربی کتاب نوشته‌اند بنویسیم از حوصله این مقاله خارج خواهد بود .

اجمالاً باید بگوییم که دو نفر از امامان مذاهب اربعه ایرانی بوده‌اند: نخست امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت و دیگری امام احمد بن حنبل مروزی است و همچنین از فقیهان و مفتیان شافعی مذهب ایرانی که در خراسان و عراق به تدریس و فتوی اشتغال داشته‌اند عدّه زیادی رامیشود نام برد که نام آنها در کتب رجال مخصوصاً طبقات الشافعیه سبکی آورده شده است و کافی است که این چند تن را نام ببریم : شیخ ابواسحاق شیرازی نخستین مدرس مدرسه نظامیه بغداد ، امام الحرمین ابوالمعالی جوینی ، قفال مروزی ، حجة الاسلام غزالی طوسی و غیره .

آنچه تاکنون نوشتیم راجع به ایرانیانی است که در علوم اسلامی یعنی علوم نقلی کتاب نوشته‌اند اما راجع به علوم عقلی یا آنچه قدما آن را علوم اوایل می‌نامیدند هیچ محتاج گفتن و نوشتن نیست که بزرگترین فیلسوف اسلام شیخ الرئیس ابوعلی سینا و بزرگترین پزشک محمد بن زکریای رازی و بزرگترین ریاضیدان ابوریحان بیرونی و بزرگترین منجم ابومعشر بلخی و بزرگترین متفکر و فیلسوف و فقیه و صوفی اسلام حجة الاسلام محمد بن محمد غزالی طوسی ایرانی می‌باشند و پس از غزالی امام فخرالدین رازی و پس از اینها استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و دانشمند و ریاضیدان و منجم که صاحب زیج ایلخانی می‌باشد .